

می آید زود باشد که قهر همدان قهر عارفان شود تا روزی از منزل سید لیس
 کلان که از خلفای ایشان بطرف قهر عارفان متوجه شدند و فرمودند که آن بوی
 زیادت شده است همدان که آن مرد متولد شده است چون زول فرمودند زول
 حضرت خواجه سه روز گذشته بود جدا ایشان معامله بر سینه ایشان گذاشته
 و به نیاز تمام ایشان را بر خواجه محمد بابا زود فرمودند که وی فرزند ما است
 و ما و نیاز قبول کردیم و توجه با احتیاط کردند و گفتند که این آن مرد است که ما بوی
 شنیده بودیم مقتدای روزگار شود و امیر سید کلان را فرمودند که در حق
 فرزند بهاء الدین شفقت و تربیت دریغ نداری و ترا بچل کنه اگر نقصی کنی
 امیر فرمودند که من بشا شکر کرد و وصیت خواجه تقصیر کنم خواجه بهاء الدین
 بیعت نموده اند که چون خواستم که متاهل شویم حدیث من بچهرت خواجه محمد بابا فر
 بهای که برکت تمام ایشان با من سازد پس چون بلفای ایشان مشرف شده
 اول که امتی که مشاهده کرده آن بود که در لاشه در من تصرع و نیاز می پیداشد
 بود خواستم و بهیچد ایشان در آمد و دو وقت نماز بگذارد و سر سجده نماید
 و تصرع و نیاز تنها می نمود و در آن میان بر زبان من گذشت که اَللّهُ قَوِّم کَلِمَتَنَا
 بار باری خود و بچمل بچمت بچمت خود من اکل من فمای چون با من در حضرت
 خواجه سیده فرمودند در دعا چنین باید گفت که اَللّهُمَّ رَحِمِ رَحْمَتِکَ رَحْمَتِکَ
 نذر دلتنا این بند صغیرت را بران دار و بفضل و کرم خود را بر خداوند تعالی بچمت

خود بدوستی ملا فرستند به نایت خود آن دو سنت قوت آن با بدهند و حکمت آنرا بر
 ظاهر کرد و با خیار خود طلب ملا در شورا است کنایه تا بگوید بعد از آن طعام خور
 شد چون بخوردیم قریبین دادند در خاطر من گذشت که اینجا سبب خوردم و همین
 ساعت بمن را خواهیم رسید این نان ما را بچک اید چون روان شدند من
 در رکاب ایشان به نیاز تمام می رفتم و اگر نفقه در باطن من سپردای شدی فرمودند
 که خاطر را بگو می باید داشت در راه بمنزل یکی از نجاران رسیدند به بشارت و نیاز
 تمام پیش آمد چون زول فرمودند در آن فقیر را از اضطراب مشاهد نمودند گفتند
 حقیقت حال چیست بر راستی باز می آید گفتی سبب حاضر است ولی تا نیت
 خواجه توجه بمن کرده و فرمودند که آن فرص را بپار که عاقبت بچک او آمد و مرا
 آن مشاهده آن احوال بقیه بن حضرت ایشان زیادت شد **سید امیر کلان رحمه الله**
نقال وی خلیفه خواجه محمد بابا می مذکور است و خدمت خواجه
 بهاء الدین را در سر سر نسبت حجت و تعلم آداب سلوک طریقت و تلقین ذکر
 ایشان در روزی مجمع عظیم بود خدمت امیر خواجه را طلبیدند و روی
 با ایشان کردند و گفتند فرزندان بهاء الدین نقر حضرت خواجه محمد بابا سماعی را
 در حق شما تمام بجای آورده گفته بودند که آنچه از تربیت در حق تو بجای آوردم در
 حق فرزندان بهاء الدین بجای آری و دریغ نداری چنان که مر و اشارت بپیش خود
 کردند و گفتند بستان را بولی شایسته کن که مر و سماع روایت شایسته

بنوعی که نامش که کتم و کتم